

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

رُمان سرگئی اویچ اوسین

برگردان از: ا. م. شیر

۱۴ نومبر ۲۰۱۱

مفهوم لنینی «طبقه» و زمان حاضر

مسائل نظری

در زمان حاضر بسیاری از فعالان اجتماعی-سیاسی و دانشمندان جامعه شناسی نظریاتی را با این مضمون که گویا «طبقه کارگر معاصر دیگر طبقه کارگر نیست» یا «طبقه کارگر معاصر به لحاظ کمی کاهش یافته است» و یا «روشنفکران، کارکنان فکری به لوکموتیو تکامل امروزی بدل شده اند نه کارگران»، مطرح می سازند. چنین نتیجه گیری کارشناسان، در نهایت، چیزی جز دعوت به ترک کامل روش تحلیل طبقاتی به عنوان شیوه «منسوخ» و غیره نیست. با این وجود، این دانشمندان که عموماً از چنین تزهائی تبعیت می کنند نه تنها هیچ شناختی از «طبقه کارگر»، «روشنفکران» و «بورژوازی» ندارند، حتی به طور کلی نمی دانند که مفهوم اصولی «طبقه» را نمی فهمند. بسیاری از نمایندگان علوم بورژوازی معاصر، یا بر مبنای مشخصه های حرفه ای به اصطلاح اقتدار، تعاریف جدید ارائه می دهند و یا پیرامون «تلاش» و «نیاز» هر کس برای سرمایه دار شدن، هیاو به راه می اندازند. به عقیده ما، خود این نظریه پردازان این را نمی فهمند که ناآگاهانه (و برخی کاملاً آگاهانه)، شعور طبقاتی توده های مردم و به تبع آن، توانائی مبارزه آگاهانه برای حق خود را، که فعالیتهای اجتماعی بدون آن قابل تصور نیست، مخدوش می سازند.

در این رابطه، ما خود را ملزم می دانیم که مسائل میرم مفهوم مارکسیستی-لنینیستی طبقه و روند فعلی تغییر شکل طبقات اصلی جامعه و نیز، تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر را طرح و مورد بررسی قرار دهیم. به منظور روشن کردن مسائل فوق الذکر، ما در این نوشتار، مفهوم «طبقه» را مورد بحث قرار می دهیم. مشخصات اصلی طبقه و انتقاد برخی نویسندگان را که به اساس دیدگاه نادرست، چنین نتیجه گیری می کنند که گویا طبقه کارگر از صحنه تاریخ خارج شده و به طبقه کم شمار بدل می شود، مورد بحث و نقد قرار می دهیم. مفهوم «طبقه» را ولادیمیر ایلیچ لنین در اثر «ابتکار بزرگ» خود توضیح داد. او نوشت: «طبقه به گروههای بزرگی از انسانها گفته می شود که به اساس جایگاه خود در نظام تولید اجتماعی دوران تاریخی مشخص، به اساس

مناسبات خود با ابزار تولید، به اساس نقش خود در سازمان اجتماعی کار و به تبع آنها، به اساس راههای دریافت و میزان سهم خود از ثروتهای اجتماعی موجود، از یکدیگر متمایز می شوند» (و. ای. لنین، منتخب آثار، جلد ۲۹، صفحه ۳۸۸).

به اساس تعریف "لنین"، می توان علائم مشخصه طبقه را به ترتیب زیر تعیین کرد: جایگاه در نظام تولید اجتماعی؛ رابطه با وسایل تولید؛ نقش در سازمان اجتماعی کار؛ طرق دریافت سهم از ثروتهای اجتماعی؛ میزان دریافت سهم از ثروتهای اجتماعی.

اینها، علائم مشخصه و جامع همه طبقات هستند. از نظر فلسفه علمی، مناسبات با ابزار تولید مشخصه اصلی شمرده می شود. در این حال، توجه خوانندگان را به این مسأله جلب می کنیم که چگونه "لنین" علائم مشخصه را به صورت پی در پی و منطقی، یکی پس از دیگری مشخص کرد. اجازه دهید در این باره تعمق کنیم:

جایگاه خود در نظام تولید اجتماعی، یعنی چه؟

اگر به زبان ساده بگوئیم، این به معنی چیزی جز خصوصیات یک طبقه، یا به عنوان طبقه تولید کننده، یا طبقه انگل نیست. این مشخصه، جایگاه این یا آن طبقه را به عنوان طبقه ستمکش تولید کننده، یا طبقه ستمگر استثمار کننده نشان می دهد.

به اساس این تقسیم بندی، منطق درخشان "لنین" درک می شود که اگر هر یک از طبقات جایگاه مشخصی را در نظام تولید اجتماعی احراز می نمایند، به اساس این جایگاه، آنها حق مالکیت یا عدم مالکیت خصوصی خود بر ابزار تولید، یعنی، معیار دوم طبقه (رابطه با ابزار تولید) را مشخص می کنند. در اینجا ما می توانیم طبقه زحمتکش استثمارشونده را ببینیم که به عنوان یک قاعده، از حق مالکیت بر ابزار تولید (به استثنای برخی اقشار متزلزل نیمه پروولتری) محروم شده و در نقطه مقابل، فقط طبقه استثمارگر آن را در اختیار دارد.

طبقات به تناسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار نیز از هم متمایز می شوند. طبقه استثمارگر، وسایل تولید را در مالکیت خود دارد و فقط وظیفه سازمانگرانه ایفاء می کند و اغلب حتی اداره کنندگان، ناظران، «مدیران» مختلف این طبقه را نمایندگی می کنند، بدین ترتیب، نقش طبقه استثمارگر در سازمان اجتماعی کار در زمان حاضر حتی گاهی به صفر تقلیل می یابد. اما نقش مزدبگیران، پیش از همه، طبقه کارگر اساساً در این خلاصه می شود که بدون تولیدگران یا هیچ مدیریتی، در هیچ شرایطی وجود نخواهد داشت و در نتیجه نهائی، هر گونه سازمانگری و هر گونه تولید این چنینی مفهوم خود را از دست می دهد، یا کسی جز کارگر تولید نخواهد کرد. این اصل بسیار مهم، پاسخ علمی صحیح استدلال عناصر مدافع سرمایه داری مبنی بر این که «سرمایه دار برای کار کردن شرایط فراهم می آورد، محل کار تأمین می نماید و امثالهم» را می دهد. در واقعیت امر، اگر ما با کمی دقت به این مسأله نگاه کنیم، به راحتی می توانیم مطمئن شویم که خود این «محلهای کار» و «شرایط کار» به واسطه همین کارگران ایجاد شده است. زیرا برای ساختن کارگاه، محل کار، ماشین آلات، ساختمان، سیمهای انتقال برق، مبلمان و غیره ضروری است و همه اینها را هم باید کسانی تولید نمایند، بسازند و برای این که بسازند، یک نفر (البته به جز سرمایه داران) باید مواد اولیه لازم را استخراج کند، آهن ذوب کند، برای ساختن ساختمان خشته را روی هم بچیند، طرح ساختمان را آماده نماید، ماشین آلات و تجهیزات را طراحی کند و الی آخر. خلاصه کلام، همه این کارها را نه سرمایه داران، بلکه پروولتاریای کار فکری و جسمی (یدی) انجام می دهند. بنا بر این، اگر بر پروسه تولید نه با دید فرصت طلبانه سرمایه داری، بلکه از نقطه نظر علمی نگاه کنیم و همه مجموعه روابط علت و معلولی را در نظر

بگیریم، می بینیم که همه این محلها و شرایط به اصطلاح کار ادعائی سرمایه داران (و کارفرمایان)، با عرق و خون همان کارگران فراهم آمده است.

در تحلیل نهائی، همه این علائم مشخصه راههای دریافت سهم از ثروت اجتماعی این یا آن طبقه اجتماعی را تعیین می کند که یکی از علائم کلیدی طبقه محسوب می شود. به نظر ما، طرق دریافت سهم از ثروتهای اجتماعی در جامعه سرمایه داری به چهار ترتیب زیر می تواند صورت بگیرد:

استثمارکنندگان (با تصاحب حاصل کار دیگران از راه خرید نیروی کار آنها در شرایط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید)، کارگران مزد بگیر (با فروش نیروی کار خود در شرایط عدم مالکیت بر ابزار تولید)، نیمه پرولتارها (با دریافت نصف درآمد حاصل از زحمت خود، و نیمی از سهم سود سرمایه داران). در شرایط عدم مالکیت بر وسایل تولید، روشن است که هیچ سخنی در باره تملک حاصل کار خود از سوی مزدبگیران نمی تواند در میان باشد، بلکه به عکس، سرمایه دار به خرید نیروی کار، بدون پرداخت تمام حق زحمت کارگر که در زبان علمی ارزش افزوده نامیده می شود، مبادرت می ورزد.

روش دریافت سهم از ثروتهای اجتماعی تأثیر محسوسی بر قشربندی طبقات می گذارد. به عنوان مثال، هر کسی که نیروی کار خود را می فروشد و در مقابل دستمزد کار می کند، پرولتر محسوب می شود و هر کسی که نیروی کار می خرد، طبیعی که حق کار مزدبگیر را نمی تواند به طور کامل پرداخت کند و ابزار تولید را در تملک خود دارد، سرمایه دار نامیده می شود. و نیز هر کسی که هم کار می کند، هم مالک ابزار تولید می باشد و سود حاصله (یا بخشی از آن) را صاحب می شود، به نام عنصر بورژوائی متزلزل، خرده بورژوازی و یا پیشه ور شناخته می شود که خود را هم به عنوان کارگر و هم به عنوان مالک و متناسب با آن، استثمارگر بالقوه حساب می کند.

این واقعیت را باید به روشنی درک نمود که ماهیت کار (یدی، فکری، تولیدی، مدیریتی و غیره) بر امر لایه بندی طبقات تأثیر نمی گذارد. البته، ماهیت کار برای درک ویژگی های مالکیت اجتماعی- طبقاتی اهمیت دارد، اما این امر، طبیعت طبقاتی را تعریف نمی کند. پرولترها هم که نیروی کار- کالای خود را هم به شکل کار یدی و هم در شکل کار فکری می فروشند، به هیچ وجه نمی تواند بر ماهیت پرولتری آنها تأثیر بگذارد. مدافعان امروزی سرمایه داری و متأسفانه، برخی دانشمندان، که خود را در زمره مارکسیستهای «خلاق» هم می دانند، با علاقه مندی بسیار می گویند که وزن طبقه کارگر هر چه کمتر و کمتر می شود.

به عنوان نمونه، از مقاله «سوسیالیسم روسی- دکتترین پیروزی» نوشته س. آ. استرایوف مثال می آوریم. او که خود را کمونیست معتقد و مارکسیست می خواند، با تأکید می نویسد:

«طبقه کارگر دیگر یک طبقه نیست و با از دست دادن ماهیت و ذهنیت طبقاتی خود، به یک قشر اجتماعی فاقد هر گونه موقعیت پرولتری تبدیل گردیده است. طبقه کارگر هم دقیقاً مثل طبقه فئودال که به موجودیت تاریخی خود پایان داد، از صحنه تاریخ خارج شده است».

چنین تفسیر سطحی، ولونتاریستی مسأله و استنتاج ساده از آن تحت پوشش مارکسیسم «معاصر»، یک تفسیر ماهیتا بسیار خطرناک و منفی است که به جا خالی کردن در مقابل علم دروغین و به ابتذال کشیدن مقوله های اساسی مارکسیسم منجر می شود، زیرا گفتن این که طبقه کارگر از صحنه تاریخ خارج شده است، تنها یک دروغگوئی آشکار نیست، بلکه یک تعریف مبتذل از «طبقه کارگر» و به تبع آن، از مبارزه طبقاتی در کل می باشد. این چه ادعائی است که نویسنده می کند؟ او به این ترتیب بر دو اصل جعلی تأکید می کند:

الف- او ادعا می کند که طبقه کارگر دیگر یک طبقه اجتماعی نیست، برای این که «ذهنیت و ماهیت طبقاتی خود را از دست داده» (البته در مورد معیار تعیین ماهیت طبقاتی چیزی نمی گوید) و «به قشر اجتماعی تبدیل شده است» (بسیار جالب می بود اگر نویسنده درک خود از «قشر» و برداشت خود از تفاوت قشر و طبقه را توضیح می داد). بدین ترتیب، نویسنده تعریف سطحی و مبتذلی را از اصول نظری مارکسیسم در باره طبقه، قشر و مفهوم مارکسیستی طبقه کارگر ارائه می دهد.

ب- نویسنده با تأکید بر این که طبقه کارگر «هر گونه موقعیت پرولتری خود را از دست داده است»، علاوه بر این که خلاف واقعیات جریان زندگی که اتفاقاً نشان می دهند طبقه کارگر اکنون از همان موقعیت «پرولتری» برتر (اگر طور دیگری بود، اعتصابات پیاپی و اعتراضات توده ئی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری روی نمی داد) حرکت می کند، حتی با درک کوتاه فکرائه خود، تعریف مارکسیست- لنینیستی علمی «طبقه» را که حاوی یکسری عناصر کیفی تدوین شده منحصرأ به اساس موازن مادی در محتوای خود می باشد، تحریف می کند. ما اما می دانیم که دستمزد بالای کارگر باعث آن نمی شود که او ماهیت کارگری خود را از دست بدهد. غیر از آن، این را نیز شاهدیم که کارگر برخوردار از سطح زندگی مرفه تر، به اقدامات قاطعانه تری دست می زند. منطق «هر قدر بدتر، همانقدر بهتر» در این مورد صدق نمی کند. برای کارگر محروم از همه چیز که نان خالی خویش را به سختی درمی آورد، زمان برای فعالیت سیاسی باقی نمی ماند. بیهوده نیست که تمام اعتصابات سالهای اخیر اساساً در کارخانه های «موفق تر» (فورد، اتومبیل سازی واز، تیک کوریل) روی می دهد. البته، از این مدعا نمی توان چنین استنباط کرد که فقط کارگران مرفه به مبارزه بر می خیزند. به باور ما، کارگران فقیر می توانند فعال ترین لایه اجتماعی باشند نه کارگران تهیدست! چرا که کارگران تهیدست اساساً به فکر یافتن راه چاره برای زنده ماندن خود هستند و برای مبارزه، سیاست و دیگر «مسائل مهمتر» زمان نمی یابند. اما کارگر مرفه چیزی برای از دست دادن دارد و در اثر هیاهوی تبلیغاتی بورژوازی مبنی بر این که به دنبال هر انقلابی «همه چیز را می گیرند و به طور برابر تقسیم می کنند»، او با احتیاط بیشتر به ایده انقلاب برخورد خواهد کرد. اما کارگران فقیر که به طور کلی چیزی برای از دست دادن ندارند، سطح زندگی مادی آنها اجازه می دهد نه فقط در باره امرار معاش، حتی در باره علل تیره بختی های خود بیندیشند و قادرند بهتر از دیگران برای مبارزه طبقاتی متشکل شوند.

مطالب دیگری نیز منتشر می شود که در آنها با برخورد علمی به پدیده ها ارزیابی های درست می شود، ولیکن از نظر ما چندان هم علمی نیستند. در اینجا، از کتاب «سوسیالیسم و انقلابات قرن بیست و یکم در روسیه و جهان»، تألیف فیلسوف مشهور، و. س. سمیونوف که خود را مارکسیست هم می نامد، مثال می آوریم. در این رساله، نویسنده تغییر شرایط را به درستی نشان داده و در صفحه ۷۸ آن می نویسد: «در طول قرن بیستم و سالهای آغازین قرن بیست و یکم... زحمتکشان به علل عینی و ذهنی و تغییر شرایط، به طور ریشه ئی و کیفی تغییر کرده است». ما نیز به تغییر در ترکیب زحمتکشان اذعان داریم. نویسنده برای اثبات نظریه خود شاخصهای آماری بسیار ارزشمندی ارائه نموده و می نویسد: «سهم کارکنان مزدبگیر از ۵۵ تا ۶۰ درصد در اواسط قرن نوزدهم به ۷۲ تا ۹۳ درصد در اواسط قرن بیستم، و طبقه کارگر (منظور نویسنده شاغلان کار جسمی می باشد) از ۳۰ تا ۵۰ درصد در اواسط قرن نوزدهم به ۴۰ تا ۵۵ درصد در اواسط قرن بیستم افزایش یافته است». مؤلف همچنین، وزن مخصوص رشد کارکنان مزدبگیر در کشورهای اصلی سرمایه داری جهان را به ترتیب زیر نشان می دهد: «ایالات متحده امریکا، در فاصله سالهای ۱۸۷۰-۱۹۶۵ از ۵۹ / ۴ تا ۸۸ / ۶ درصد؛ انگلیس، در فاصله سالهای ۱۸۵۱-۱۹۶۲ از ۸۲ تا ۹۳ / ۱ درصد؛ آلمان، در فاصله سالهای ۱۸۸۲-۱۹۶۱ از ۶۴ / ۷ تا ۷۷ / ۳ درصد؛ فرانسه، در

فاصله سالهای ۱۸۵۱-۱۹۶۲ از ۵۴/۶ تا ۷۱/۷ درصد». وزن مخصوص طبقه کارگر نیز به همین اساس چنین ذکر شده است: «ایالات متحده آمریکا (۱۸۶۰-۱۹۴۰) از ۵۲/۷ تا ۵۸/۶ درصد و انگلیس (۱۸۵۱-۱۹۵۱) از حدود ۷۰ به ۵۵ درصد کاهش یافت؛ فرانسه (۱۸۵۴-۱۹۶۲) از ۳۹/۸ به ۴۱ درصد و آلمان (۱۸۸۲-۱۹۵۷) از ۴۹/۴ به ۵۲/۲ درصد افزایش یافت».

نویسنده کتاب نامبرده، شاخص کاهش سهم طبقه کارگر در میان مزدبگیران جامعه را نیز آورده است: «در ایالات متحده آمریکا از ۵۸/۶ درصد در سال ۱۹۴۰ تا ۴۵/۵ درصد در سال ۱۹۵۰ و ۳۷/۸ درصد در سال ۱۹۶۴، در آلمان از ۵۲/۲ درصد در سال ۱۹۵۷ تا ۴۸/۷ درصد در سال ۱۹۶۱ تقلیل یافته» و نتیجه می گیرد که «در اثر انقلاب علمی- صنعتی طبقه کارگر موقعیت خود را به عنوان پر شمارترین طبقه اجتماعی از دست داده است». به غیر از آن، در کتاب مذکور گفته می شود که «پرولتاریا در نیمه دوم قرن بیستم به طور محسوسی متحول شده و عملاً خصلت قدیمی پرولتری خود، به مفهوم اولیه آن در قرن نوزدهم را از دست داده است».

به این اساس، نویسنده ایده خود را بدین ترتیب توسعه می دهد:

«پرولترها و پرولتاریای اوایل و اواسط قرن نوزدهم چه کسانی بودند؟ اینها کارگران بیسود و کم سواد، عملاً فراموش شده و بی حقوقی بودند که نه تنها به کار ساده جسمی، حتی دقیقاً به کار یدی سنگین عضلانی اشتغال داشتند. آنها فقط به دستان خود زحمت می دادند نه به سر خود...» (همان منبع، صفحه ۸۰).

کارگران معاصر به عقیده و. س. سمیونوف، دیگر آن پرولترهای زمانهای گذشته نیستند، زیرا که «آنها نه منحصرأ با جسم و نیروی بازوی خود، بلکه، با کمک تکنولوژی و ماشین کار می کنند». اصولاً ما می توانستیم با نظریه تحول پرولتاریا موافق باشیم اگر سمیونوف نمی گفت: «کارگران امروزی شکل و کیفیت کاملاً دیگری دارند. آنها دیگر پرولترهای قرن نوزدهم نیستند و از موضع پرولتری ناب، ماهیت سابق آنها کهنه شده و نیازمند بازبینی و نوسازی می باشند... در نتیجه، تمایل به کاهش شمار طبقه کارگر و تقلیل وزن مخصوص آن در ترکیب جمعیت شاغل تقویت شده است» (نظریه بورژوائی خالص).

و در مجموع، از تحلیل و بررسی نظریات نویسنده، این چنین نتایج کاملاً غیر علمی به دست می آید. با همه احترام به فیلسوف و. س. سمیونوف، خود را مجاز به بررسی محتوای فکری مطلب مورد بحث می دانیم.

اولا- و. س. سمیونوف، یک تفسیر ساده شده از مفهوم اصطلاح «پرولتاریا» به عنوان انسانهای بیسود منحصرأ مشغول به کار یدی ارائه می دهد. علاوه بر این تفسیر، او با تأکید بر این که «پرولتاریا در نیمه دوم قرن بیستم به طور محسوسی دگر دیسه شده و عملاً خصلت قدیمی پرولتری خود، به مفهوم اولیه آن در قرن نوزدهم را از دست داده است»، اصول بنیانی مارکسیسم را تحریف کرده است.

همانطور که همه ما به خوبی می دانیم، تعریف کلاسیک پرولتاریا را انگلس در «اصول کمونیسم»، ارائه داده و به طور واضح می نویسد: «پرولتاریا به آن طبقه اجتماعی اطلاق می شود که صرفاً از راه فروش نیروی کار خود، نه به حساب سود سرمایه امرار معاش می کند... طبقه، سعادت و تیره بختی، زندگی و مرگ، به طور کلی، تمام هستی به تقاضا برای کار بستگی دارد، یعنی، از تغییر خوب و بد وضعیت امور، از نوسان رقابتهای لجام گسیخته. در یک کلام، پرولتاریا، یا طبقه پرولترها، طبقه زحمتکش قرن نوزدهم است».

بدین ترتیب، ماهیت طبقاتی انسانها را نه کار یدی یا فکری آنها، بلکه، آن روش دریافت سهم که فرد بدان متوسل می شود، یعنی: آیا تمام سود حاصل از خرید یا فروش نیروی کار خود را دریافت می کند یا نه، مشخص می سازد. و با چنین فرمولبندی مسأله، ما می بینیم که به اساس داده های آماری همان جناب سمیونوف و بسیاری تحلیلگران

دیگر، وزن طبقه کارگر یدی و فکری در مجموع خود، اتفاقاً افزوده می شود نه کم! کاهش نسبت کارگران یدی به نظر ما، پیامد کاملاً طبیعی توسعه و تکامل ابزار کار می باشد که اتوماتیزه می شود و کارگر را از زیر فشار عملیات و کار سخت یدی رها می سازد.

در مورد دانش آموختگی پرولتاریا نیز لازم به گفتن است که با تکامل نیروهای تولیدی، پرولتاریا، برای این که بتواند ارزش افزوده هر چه بیشتری تولید کند، موظف بود ماشین خود را که با پیچیده تر شدن در نتیجه توسعه نیروهای تولیدی، نه فقط به متخصصان ساده، حتی به حد بالای فرهنگ عمومی نیاز دارد، بشناسد. درست به همین سبب، ارتقاء سطح دانش عمومی پرولتاریا نه این که منکر موجودیت آن نیست، بلکه، نشاندهنده تغییر شکل آن می باشد. درک این موضوع لازم است که با توسعه، تغییر شکل و تکامل ابزار تولید، پرولتاریا هم به عنوان یکی از نیروهای اصلی تولیدی، متحول می شود و توسعه می یابد.

ثانیاً- به اساس توضیحات فوق، به نظر ما، درک نویسنده از پرولتاریا به عنوان «انسانهای فراموش شده و بی حقوق» هم درست نیست. صرفنظر از این که واقعا هم اکثریت پرولترها چنین هستند، نباید از نظر دور داشت که بخشی از پرولتاریا (همچنان که سابقاً هم وجود داشت) به هیچ وجه در بدبختی به سر نمی برد. این بخش اساساً شامل کارکنان شرکتهای نفتی، مدیران مزدبگیر شرکتهای، به طور کلی همه کارگران و مستخدمان با دستمزد بالا می باشد که در تقسیم ارزش اضافه، مستقیماً شرکت نمی کنند. کلاً هنگام صحبت از زمان معاصر، شاهد آن هستیم که به نحوی از انحاء، بدون درک این که پرولتاریا به خودی خود متفاوت است و متشکل از لایه ها و اقشار انتقالی، نیمه پرولتر و «غیرپرولتر» زیادی می باشد، کوششهایی برای متحد الشکل نمودن پرولتاریا و ساختن شخصیت «معاصر» از پرولتاریا به عمل می آید. در همین رابطه جا دارد سخن ولادیمیر ایلیچ لنین را یادآوری کنیم که اتفاقاً نوشت:

«سرمایه داری هیچ وقت سرمایه داری نمی شد هر گاه پرولتاریای «ناب» توسط انبوه فوق العاده متفاوت انواع پرولتاریای انتقالی به سوی نیمه پرولترها (کسانی که با فروش نیمی از نیروی کار خود امرار معاش می کنند)، از نیمه پرولترها به سوی مالکان خرده پا (پیشه وران، صنعتگران و به طور کلی مالکان کوچک)، از مالکان خرده پا به سوی متوسط ها و غیره احاطه نمی شد؛ هر گاه در داخل خود پرولتاریا لایه های کمتر و بیشتر رشد یافته، گروهبندهائی به اساس تعلقات سرزمینی، حرفه ای، گاهی مذهبی و غیره شکل نمی گرفت». (مجموعه آثار، صفحات ۵۸-۵۹).

ثالثاً- تعریف نادرست پرولتاریا به عنوان طبقه فقیر، مشغول به کار یدی و بیسواد، ناگزیر به همان نتیجه گیری اشتباهی که در نهایت، نویسنده مورد نظر ما رسید، منجر خواهد گردد. یعنی به چنین نتیجه گیری غلط: «کارگران امروزی، به لحاظ نوع و کیفیت کاملاً متفاوت هستند. آنها دیگر پرولتاریای قرن نوزده نیستند، و خصلت گذشته آنها از منظر پرولتری ناب کهنه شده و نیازمند بازبینی و نوسازی می باشد... در نتیجه، تمایل به کاهش شمار طبقه کارگر و تقلیل وزن مخصوص آن در ترکیب جمعیت شاغل تقویت شده است؟» (تأکید از نویسنده است). در واقعیت امر، این به معنی تسلیم به تبلیغات بورژوازی است که از همه طرف تلاش می کند بگوید که کاهش شمار طبقه کارگر موجب خروج آن از صحنه تاریخ گردیده و تکامل اجتماعی در آینده، بدون حضور آن صورت خواهد گرفت. دقیقاً چنین برداشتی آب به آسیاب سرسخت ترین جاعلان علم می ریزد و گذشته از آن که نویسنده محترم گویا از موضع مارکسیستی می نویسد، در عین حال، او خواسته و ناخواسته، همراه با علوم اجتماعی- سیاسی بورژوازی، آتش توپخانه خود را به سوی مبارزه تئوریک طبقاتی مارکسیستی نشانه می گیرد.

به اساس همه نقل قولهای فوق الذکر، با قاطعیت می توان گفت که نتیجه گیری مؤلف آنها به شدت خطرناک و ضدعلمی هستند. او خودآگاهی طبقاتی پرولتری را تباه نموده، در تعریف طبقه به طور کلی و طبقه کارگر بالاخص، سر در گمی ایجاد می کند. به تعریف مارکسیسم-لنینیسم، طبقه کارگر، یعنی طبقه کارکنان مزدبگیر کار مؤلف بدین ترتیب، همه کسانی که به واسطه کارفرمایان به مزدوری گرفته می شوند و چیزی تولید می کنند (اعم از مهندسان، طراحان، دانشمندان و بسیاری اقشار دیگر شاغل در عرصه تولید)، کارگر نامیده می شوند. به طور کلی، انقلاب علمی-تکنولوژیکی نظم خود را به وجود آورد و چهره کارگر قرن بیست و یکم را کیفیاً تغییر داد. اینک این همه دستگاههای غیرسنتی، اغلب به دست مهندسان یا طراحان خوشپوش نشسته در پشت میز کامپیوتر کار می کند. اما این باعث نمی شود که طبقه کارگر ماهیت طبقاتی خود را ترک کند، زیرا، او در مقابل مزد کار می کند و از ابزار تولید و مزایای مشارکت در عرصه تولید ثروتهای مادی محروم شده است. هم از این رو، گفته این گونه محققان که طبقه کارگر «واقعا» از صحنه تاریخ خارج می شود، حاکی از ناهمبندی جوهر بنیادی مفهوم «طبقه» و به تبع آن، مفهوم «طبقه کارگر» می باشد که در نتیجه نهائی، عمداً یا ناآگاهانه، زمینه تداوم حمله به حقوق زحمتکشان را گسترده تر می سازد.

به باور ما، قانونمندی اصلی زمان حاضر این است، که پرولتاریا به تدریج به طبقه کارگر فکری تبدیل می گردد و به همین سبب، از توان بیشتری برخوردار می شود.

تا اینجا، با تحلیل تقریباً تمامی اجزاء ترکیبی مفهوم طبقه، روشن می شود که میزان سهم دریافتی از ثروتهای اجتماعی، به معنی پیامد منطقی علائم فوق الذکر طبقه به شمار می آید. گذشته از آن که، در میان کارکنان مزدبگیر (پرولتاریای کاریدی و فکری) گروههایی با دستمزد بالا پیدا می شوند، با این وجود، وزن این گروههای با حقوق بالا به شدت کم است و بخش اصلی توده های کارمزدوری در نظام سرمایه داری، ناگزیر چندین برابر کمتر از سرمایه داران از ثروتهای اجتماعی سهم می برند. مهمترین سبب این واقعیت، پیش از همه، عدم مالکیت پرولتاریا بر ابزار تولید، و متعاقب آن، فقدان امکان تأثیرگذاری بر توزیع ثروتهای مادی می باشد.

با جمعبندی توضیحات فوق، می توانیم نتیجه بگیریم که:

معیار «غنی- فقیر» نمی تواند ملاک اصلی تقسیم جمعیت جامعه به طبقات قرار داده شود، بلکه، معیار «فروشنده نیروی کار- خریدار نیروی کار» ملاک اصلی به حساب می آید. عدم مالکیت بر وسایل تولید، به طور قانونمند به فقدان درآمد بالا منجر می شود و بدین ترتیب، ما در موارد مشخص، با سهم کارگران بهره مند از دستمزد بالا سر و کار خواهیم داشت که به هیچ وجه موجب تغییر ماهیت طبقاتی پرولتری آنها نمی شود. تحلیلهای ضد علمی امروزی از چشم انداز توسعه طبقه کارگر در جهت تقلیل شمار آن، از تصور کوتاه فکرا نه در باره طبقه کارگر به عنوان طبقه فقراء، بیسوادان و فراموش شدگان ناشی می شود. از دیدگاه علم مارکسیسم-لنینیسم، طبقه کارگر تشکیل یافته است از همه مزدبگیران کاریدی و فکری فاقد مالکیت بر وسایل تولید و فروشنده نیروی کار خود به سرمایه دار، فعال در عرصه تولید مادی. طبقه کارگر دوران کنونی، دانش آموخته تر است و به لحاظ کیفیتهای کلیدی خود همان طبقه کارگر است که قبلاً بود. این توضیح، نه این که کاهش شمار طبقه کارگر امروزی کاریدی و فکری، بلکه به عکس، افزایش آن را نشان می دهد. در حین صحبت از طبقه کارگر و پرولتاریا، درک این موضوع ضرورت دارد که همه کارگران پرولتر هستند، اما همه پرولترها کارگر نیستند. طبقه کارگر کنونی روسیه به شدت متفاوت است، بسیاری از لایه های آن از خودآگاهی طبقاتی کاملاً محروم شده اند، با این وجود، در سالهای اخیر برخی نشانه های

بیداری (هر چند نه چندان بزرگ) در جنبش کارگری مشاهده می شود که نمی تواند امیدواری به نوزائی و تبدیل
تدریجی آن به جنبش قدرتمند انقلاب سوسیالیستی را دوم برنیانگیزد.
برگرفته از:

http://pspa.ucoz.ru/publ/leninskoe_ponjatie_quot_klass_quot_i_sovremennost/4-1-0-65

<http://eb1384.wordpress.com/2011/11/13>

۲۲ آبان [عقرب] ۱۳۹۰